Vol. 13 | No. 3462 | Sun. Nov 15 . 2026 | یکشنبه ۲۴ آبان ۱۴۰۵ | ۵ جمادی‌الثانی ۱۴۴۸ | سال سیزدهم | شماره ۳۴۶۲ | ۸ صفحه | قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

WWW.TAADOLNEWSPAPER.IR

تعادل

نیاز اقتصاد ایران

دلار	یورو	تمام‌سکه	شاخص بورس
--	--	--	--

تداوم فشار فروش در بازار رمزارزها همزمان با تقویت دلار

سقوط بیت کوین به کف سه‌ماهه

صفحه ۶

کاهش ۴۱ درصد تولد و ۳۹ درصد ازدواج در کشور

بحران جمعیت در کشور با بخشنامه حل نمی‌شود

صفحه ۸

نقدینگی چگونه در اقتصاد ایران خلق می‌شود؟

رشد پایه پولی و چالش مهار تورم

اقتصاد ایران در شرایطی با تورم مزمن و کاهش مستمر قدرت خرید خانوارها مواجه است که آمارهای پولی از تداوم رشد بالای پایه پولی و نقدینگی حکایت دارد. اگرچه بانک مرکزی از کاهش تدریجی رشد سالانه نقدینگی و حرکت آن به سمت کانال ۴۰ درصدی خبر می‌دهد، اما بررسی ارقام منتشرشده نشان می‌دهد هنوز نمی‌توان از مهار کامل فشارهای پولی سخن گفت. رشد نقطه‌به‌نقطه نقدینگی در مهرماه به ۵۰.۹ درصد رسیده و هم‌زمان رشد ماهانه آن نسبت به ماه قبل افزایش یافته است. از سوی دیگر، رشد نقطه‌به‌نقطه پایه پولی در شهریورماه به ۸۹.۹ درصد رسیده، رقمی که فاصله قابل توجهی با رشد نقدینگی دارد و پرسش‌های مهمی درباره سازوکار خلق پول در اقتصاد ایران ایجاد می‌کند. پایه پولی و نقدینگی دو متغیر مهم در تحلیل وضعیت پولی کشور هستند که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، اما الزاماً با سرعت یکسانی حرکت نمی‌کنند. پایه پولی که در ادبیات اقتصادی از آن با عنوان پول پرقدرت یاد می‌شود، منابع اصلی تأمین ذخایر شبکه بانکی را دربرمی‌گیرد؛ در حالی که نقدینگی علاوه بر اسکناس و مسکوک و منابع پولی در دسترس، سپرده‌هایی را نیز شامل می‌شود که در جریان فعالیت بانک‌ها و اعطای تسهیلات ایجاد می‌شوند. همین تفاوت باعث شده تحلیل رابطه این دو متغیر صرفاً با مقایسه نرخ رشد آنها امکان‌پذیر نباشد. در اقتصادی که شبکه بانکی با ناترازی، محدودیت منابع و نیاز فزاینده به ذخایر بانک مرکزی روبروست، باید بررسی کرد اعتبار چگونه خلق می‌شود، بانک‌ها برای تسویه تعهدات خود به چه میزان ذخایر نیاز دارند و بانک مرکزی این نیاز را با چه سازوکاری تأمین می‌کند. بر اساس اطلاعات اعلام‌شده از سوی بانک مرکزی، رشد سالانه نقدینگی که در مردادماه امسال به ۵۴.۴ درصد رسیده بود، در شهریورماه به ۵۱۶ درصد و در مهرماه به ۵۰.۹ درصد کاهش یافته است. به این ترتیب، رشد نقطه‌به‌نقطه نقدینگی طی دو ماه حدود ۳.۵ واحد درصد کمتر...

صفحه ۲ را بخوانید



گزارش «تعادل» از زمینگیر شدن هزاران پرواز و بحران اقتصادی امریکا

آسمان امریکا قفل شد

۳

گزارش «تعادل» از سایه تهی‌شدن بر سر بازار انرژی جهان

سندروم گازوییل پاشنه آشیل صنایع در زمستان

گلناز پرتوی‌مهر | عدد تازه‌ای که آژانس بین‌المللی انرژی روی میز گذاشته، آنقدر بزرگ است که نمی‌توان از کنارش گذشت. کشورهای عضو این نهاد تا پایان فوریه ۲۰۲۷ حدود ۷۱ میلیون بشکه نفت و فرآورده نفتی از ذخیره‌سازی‌های راهبردی خود برداشت می‌کنند؛ رقمی نزدیک به دو برابر آنچه در سپتامبر و اکتبر روانه بازار شد. در جهانی که سال‌ها به «پشتوانه»های نفتی...

صفحه ۳ را بخوانید

«تعادل» روند معاملات بازار سهام را بررسی می‌کند

عقبگرد مجدد شاخص‌های بورس

بازار سهام اولین روز کاری خود را با سرخ‌پوشی آغاز کرد و نتوانست ادامه‌دهنده روند مثبت روزهای اخیر باشد. فعالان این بازار همچنان عقیده دارند که سایه سنگین ریسک‌ها باعث شده که بازار سهام روندی نوسانی داشته و نتواند در مسیر مشخص حرکت کند. بورس تهران حدود سه هفته اصلاح و عقب‌نشینی را تجربه کرده بود؛ اما طی سومین هفته آبان‌ماه این عقب‌نشینی تبدیل به صعود شد و بازار توانست بازدهی مثبت را در کارنامه خود ثبت کند. البته برای ثبت این بازدهی مثبت تمامی روزها مثبت نبود و در این بین برخی از روزها روند منفی و نوسانی بوده؛ اما در نهایت ورود نقدینگی و سبزپوشی به بازار غلبه کرد. طی هفته جاری نیز بازار سهام با سرخ‌پوشی کار خود را آغاز کرد؛ ولی همچنان امید برای ثبت بازدهی مثبت هفتگی وجود دارد. به‌طور کلی به نظر می‌رسد دست‌به‌دست چند عوامل رفتاری و انتظارات منفی در میان فعالان بازار نقش داشتند. زمانی که سرمایه‌گذاران نسبت به ادامه رشد قیمت‌ها اطمینان کافی ندارند، کوچک‌ترین نشانه از افزایش عرضه می‌تواند به عاملی برای تشدید رفتارهای هیجانی...

صفحه ۴ را بخوانید

یادداشت-۱

اژدهای قاچاق را نمی‌توان با قطع یک سر کشت



محمود خاقانی

در حالی که چالش قاچاق سوخت به یکی از جدی‌ترین تهدیدهای زیرپوستی اقتصاد ایران تبدیل شده است، راهکارهای مقطعی همچون حذف کارت‌های جایگاه‌داران یا تغییرات قیمتی، تنها مسکن‌هایی کوتاه‌مدت برای دردی مزمن هستند. واقعیت این است که قاچاق ۳۰ میلیون لیتر سوخت در روز، فراتر از یک تخلف ساده توسط لایه‌های پایین‌دستی است؛ این پدیده‌ای است که در سایه بی‌شفافیتی و در هم‌تنیدگی با اقتصادهای سایه در منطقه، ریشه دوانده و برای مهار آن، بیش از هر چیز به یک اراده ساختاری در شفاف‌سازی و اصلاحات نهادی نیاز داریم. به این اعداد و ارقام توجه کنید: در کشور ما روزانه حدود ۳۰ میلیون لیتر بنزین و سایر فرآورده‌های نفتی قاچاق می‌شود؛ رقمی که اگر در مقیاس سالانه محاسبه شود، معادل درآمد چندین پالایشگاه بزرگ کشور است. همین عدد ساده، اما تکان‌دهنده، کافی است تا دریابیم با یک تخلف خُرد و چندوانت یا نیسانِ عبوری روبه‌رو نیستیم، بلکه با یک «اقتصادِ موازی سازمان‌یافته» مواجهیم که در سایه بی‌شفافیتی بازارهای انرژی نفس می‌کشد. دولت نیز در این چارچوب، جدای از مباحث مربوط به اصلاح قیمت‌ها، حذف کارت‌های جایگاه‌ها را در دستور کار قرار داده است. اما پرسش اصلی اینجاست: آیا با حذف کارت‌های فیزیکی می‌توان جلوی اژدهای هفت‌سر قاچاق را گرفت؟

قدیمی‌ها مثالی داشتند که «شترسواری دولا دولا نمی‌شود»؛ کنایه‌ای دقیق به تصمیم‌های نصفه‌نیمه در مواجهه با چالش‌های کلان. تجربه چند دهه گذشته در مسائل اقتصادی کشور ثابت کرده است تا زمانی که شفاف‌سازی در لایه‌های زیرین زنجیره تأمین و توزیع سوخت صورت نگیرد، هر طرحی، هرچند با نیت خیر، راهی برای سوءاستفاده‌های جدید باز می‌گذارد. در سال‌های گذشته، زمانی که مسوولان از گم شدن روزانه میلیون‌ها لیتر بنزین سخن گفتند، واکنش اولیه عمدتاً انکار یا تعجب بود، اما طولی نکشید که پرونده‌های بزرگ و لوله‌های چند کیلومتری قاچاق از خشکی به دریا کشف شد. این رویدادها نشان داد مشکل نه در نبود قانون، بلکه در «شفافیتِ اجرایی» است.

نکته حائز اهمیتِ این است که قاچاق سوخت در ایران، صرفاً یک مساله داخلی نیست؛ بلکه معلول مستقیم تورم منطقه‌ای است. تداوم تنش‌ها در خاورمیانه، اقتصاد کشورهای همسایه مانند افغانستان، پاکستان، ترکیه و عراق را تحت تأثیر قرار داده و تورم ناشی از آن، مرزها را به فرصتی برای سودجویان تبدیل کرده است. وقتی اختلاف قیمتِ فرآورده‌های نفتی ایران با کشورهای همسایه به دلیل سیاست‌های یارانه‌ای یا افت ارزش پول ملی عمیق می‌شود، قاچاق به یک فعالیتِ «مقرون‌به‌صرفه» تبدیل می‌شود. قاچاقچیان، از بنزین و گازوییل تا محصولات پتروشیمی را به عنوان ابزاری برای تأمین منابع مالی خود استفاده می‌کنند. این شبکه قاچاق، ساختاری سلسله‌مراتبی دارد که شناسایی لایه‌های پنهان آن نیازمند بازنگری در مدل‌های مقابله است.

مبارزه با قاچاق سوخت، به تعبیری، همان حکایت «اژدهای افسانه‌ای» است؛ سری را قطع می‌کنی و سر دیگری رشد می‌کند. مگر آنکه در اقتصاد کلان کشور، هم در سطوح خُرد و هم کلان، کفاف لازم ایجاد شود. ما نیازمند الگویی از شفافیت هستیم که در آن، ثروت‌های عظیم و جریان‌های مالی شفاف باشند. تا زمانی که ساختارهای نظارتی و قضایی کشور نتوانند این جریان‌های مالی را به‌طور کامل رهگیری و مسدود کنند، برخوردهای مقطعی با عوامل میدانی (که اغلب پیاده‌نظام شبکه‌های بزرگ‌ترَ هستند) راه به جایی نخواهد برد.

در این میان، نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت، بحث «بودجه بدون نفت» است. ایران باید خود را برای دوران گذار از درآمدهای نفتی آماده کند. دولت، به عنوان سکاندار اجرایی کشور، نیازمندِ بازنگری در اولویت‌بندی هزینه‌هاست. شاید زمانِ آن رسیده باشد که بودجه‌ریزی برای نهادهایی که بازدهی تولیدی ندارند، محدود شده و منابع حاصل از آن به سمت تقویت معیشت مردم و زیرساخت‌های حیاتی هدایت شود.

نباید فراموش کرد که مردم ایران در تمامی دوران‌های سخت، نشان داده‌اند که حافظان اصلی این سرزمین هستند. پیروزی ما در حفظ یکپارچگی ارضی و حفظ نظام در برابر فشارهای بیرونی، بزرگ‌ترین دستاورد ملی است. اما اکنون، تهدید اصلی از درون و به واسطه فساد و قاچاق است که اعتماد عمومی را هدف گرفته است. برای مقابله با این تهدیدِ درون‌زا، نیازمند یک وفاق ملی هستیم که در آن صداوسیما نقشِ روشنگرانه ایفا کند، قوه قضاییه با قاطعیت و شفافیتِ رویه‌ای عمل کند و دولت، با پرهیز از رویکردهای مقطعی، به اصلاحات بنیادی اقتصادی تن دهد. تنها در این صورت است که می‌توانیم ادعا کنیم در جنگ اقتصادی نیز، همانطور که در عرصه‌های دیگر پیروز بوده‌ایم، سربلند خواهیم شد.

یادداشت-۲

جنگ‌های آینده بر سر اقتصاد و نبرد مغزهاست



بهمن اکبری

چرا همکاری فناورانه ایران و چین ضرورتی ساختاری است؟ واقع آن است که رقابت چین و امریکا دیگر تنها رقابت دو اقتصاد یا دو ارتش نیست. این رقابت به لایه‌ای رسیده است که تعیین‌کننده معنای «قدرت» در قرن جدید است: توانایی تولید دانش، جذب استعداد و تبدیل آن به ظرفیت صنعتی و نهادی. برآوردها از سرمایه‌گذاری تحقیق و توسعه دو کشور؛ حدود ۷۵۰ میلیارد دلار برای چین در برابر ۸۰۰ میلیارد دلار برای امریکا؛ حتی با ملاحظات روش‌شناختی، یک واقعیت راهبردی را نشان می‌دهد: فاصله فناورانه‌ای که زمانی برتری غرب را تضمین می‌کرد، در حال فروریختن است. اما مهم‌تر از حجم سرمایه، تغییر «منطق رفتار چین» است. چین تحقیق و توسعه را نه هزینه بود به‌جای، بلکه سرمایه‌گذاری برای بازتعریف جایگاه خود در سلسله‌مراتب جهانی می‌داند و در سال ۲۰۲۵ نزدیک به ۳،۹۳ تریلیون یوان (حدود ۲.۸ درصد تولید ناخالص داخلی) را صرف این مسیر کرده است. در این چارچوب، دیگر برای ایران این پرسش معنا ندارد که «آیا باید با چین همکاری فناورانه داشت؟» بلکه پرسش مهم این است که «در نظم علمی در حال شکل‌گیری، ایران می‌خواهد جایگاه یک تامین‌کننده منفعل نیروی انسانی متخصص را داشته باشد یا یک شریک نهادی در تولید دانش و تعیین قواعد آن؟» پاسخ به این پرسش، همکاری فناورانه با چین را از یک گزینه سیاست خارجی به یک ضرورت ساختاری ارتقا می‌دهد.

چین معماری نهادهای علمی را معماری می‌کند: آنچه چین را در این رقابت متمایز می‌سازد، تنها حجم پول نیست؛ توانایی آن در ایجاد نهادهایی است که گردش دانش و استعداد را در جهت منافع خودسازماندهی می‌کند. «برنامه هزار استعداد» و اصلاحات بعدی آن، شبکه‌ای ساخته است از مشوق‌های مالی، پژوهشی و اقامتی برای جذب پژوهشگران بین‌المللی. از اکتبر ۲۰۲۵، ویزای K به‌طور مشخص برای متخصصان جوان حوزه‌های STEM طراحی شده است؛ ویزایی با اعتبار چندباره که نیازی به حمایت کارفرمای داخلی ندارد و به پژوهشگر جوان اجازه می‌دهد بدون قرارداد شغلی از پیش تعیین‌شده وارد چین شود و در «اکوسیستم نوآوری» آن ادغام شود. این ابزارها در کنار هم یک زیرساخت نهادی برای «چرخش مغزها» به سمت چین ایجاد کرده‌اند: نه تنها جذب نخبه، بلکه اتصال او به شبکه آزمایشگاه‌ها، شرکت‌ها و اولویت‌های نوآوری چین.

چین همزمان در حال صادرات الگوی نهادی خود است. ایران در سال ۲۰۲۵ به عضویت موسس «سازمان همکاری جهانی هوش مصنوعی» (WAIC) درآمد؛ نهادی که چین آن را به عنوان چارچوبی برای «حکمرانی جهانی هوش مصنوعی» پیشنهاد کرد. عضویت در چنین نهادهایی تنها یک انتخاب دیپلماتیک نیست، بلکه به معنای پذیرش مجموعه‌ای است از استانداردها، رویه‌ها و جهت‌گیری‌های فناورانه که در آینده شکل‌دهنده «قواعدبازی» نظام علمی خواهند بود.

همکاری ایران و چین از مرحله بیانیه عبور کرده است: برخلاف تصور رایج که همکاری علمی ایران و چین را در سطح تفاهمنامه‌های کلی می‌بینند، شواهد نشان می‌دهد این همکاری در حال نهادینه شدن در حوزه‌های مشخص است. ذیل توافق ۲۵ ساله، مرکز مشترک تحقیقات برنج ایران و چین تاسیس شده است؛ شش پژوهشگر جوان ایرانی با هزینه کامل طرف چینی در حال آموزش در حوزه اصلاح بذر هستند و ۳۰ تا ۷۰ درصد پروژه‌های توافق شده در حوزه کشاورزی اجرا شده است. در حوزه علوم زمین، توافق برای ساخت آزمایشگاه مشترک و توسعه روش‌های تحلیل مواد معدنی امضا شده است. مهم‌تر از پروژه‌های منفرد، مکانیزم‌های تامین مالی مشترک است. بنیاد ملی علم ایران (INSF) و بنیاد ملی علوم طبیعی چین (NSFC) در چهارمین فراخوان مشترک خود، از میان ۱۳۶ پیشنهاد، ۱۰ طرح را در حوزه‌های انرژی، پزشکی بازساختی و محیط‌زیست پذیرفتند؛ در پنجمین فراخوان نیز ۵ طرح در حوزه‌های طب سنتی و انرژی انتخاب شد. فراخوان مشترک با «صندوق علمی راه ابریشم» نیز پروژه‌هایی در «علوم آب» و «هوش مصنوعی» را پوشش داده است. برنامه «دانشمندان مستعد جوان» (TYSP) تاکنون ۷۱ پژوهشگر ایرانی را به مراکز علمی چین اعزام کرده است. اینها نشانه‌هایی است از یک «زیرساخت نوظهور» برای «تولید مشترک دانش». اما نقطه‌ضعف ساختاری نیز همین جاست: بسیاری از این طرح‌ها هنوز در حاشیه «نظام ملی نوآوری ایران» قرار دارند و خروجی آنها به‌طور نظام‌مند به سیاست صنعتی، استانداردسازی و توسعه فناوری داخلی متصل نمی‌شود. چرا این همکاری‌ها برای ایران «ضروری» است، نه «تجملی»: ضرورت از سه شکاف ساختاری ناشی می‌شود که ایران به تنهایی قادر به پر کردن آنها در کوتاه‌مدت نیست.

■ **شکاف نخست:** تحریم به عنوان محدودیت دسترسی به زیرساخت جهانی علم. پس از بازگشت تحریم‌ها، بیشتر نهادهای پژوهشی بین‌المللی؛ به استثنای «فائو» از ایران خارج شدند و دسترسی به منابع ژنتیکی و همکاری نهادی محدود شد. در چنین شرایطی، همکاری با چین نه یک «گزینه مطلوب»، بلکه یکی از معدود مسیرهای باقیمانده برای اتصال به زنجیره جهانی تولید دانش است. چین همچنین می‌تواند نقش حلقه واسط را برای حضور نهادی ایران در چارچوب‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای و بریکس ایفا کند؛ چارچوب‌هایی که ایران در آنها عضویت دارد، اما بدون شریک فناور، وزن نهادی‌اش در آنها محدود می‌ماند.

■ **شکاف دوم:** مهاجرت نخبگان بدون سازوکار بازگشت دانش. مجلس شورای اسلامی دولت را مکلف کرده است جذب نخبگان علمی خارج از کشور را در مراکز پژوهشی و شرکت‌های دانش‌بنیان تسهیل کند و طرح‌هایی مانند «طرح جهت» برای جذب اعضای هیات علمی طراحی شده است. اما این اقدامات عمدتا برباز گشت فیزیکی متمرکزند، در حالی که شکل غالب امروز «چرخش مغزها» است: پژوهشگر مهاجرت می‌کند، اما می‌تواند از طریق شبکه‌های نهادی، دانش و ظرفیت ایجاد کند...

ادامه در صفحه ۵

یادداشت-۳

انقلاب هوش مصنوعی و آینده بورس



فواد شیرانی

ماجرای اخیر انویدیا، فراتر از حاشیه‌های شخصی و سیاسی پیرامون مدیرعامل یکی از ارزشمندترین شرکت‌های فناوری جهان، بار دیگر یک مساله بنیادین را در رقابت هوش مصنوعی آشکار کرده است: در جهانی که قدرت اقتصادی و ژئوپلیتیکی به‌طور فزاینده‌ای با دسترسی به فناوری‌های راهبردی گره خورده، آیا می‌توان یک فناوری تعیین‌کننده را در انحصار یک کشور نگه داشت؟

گزارش‌های منتشر شده درباره تلاش شرکت‌های چینی برای رزروظرفیت پردازشی مبتنی بر تراشه‌های پیشرفته انویدیا در مراکز داده خارج از چین، حساسیت واشنگتن را نسبت به شکاف‌های موجود در نظام کنترل صادرات افزایش داده است. نگرانی اصلی این است که حتی اگر صادرات مستقیم تراشه‌های پیشرفته به چین محدود شود، شرکت‌های چینی همچنان بتوانند از طریق دسترسی از راه دور به مراکز داده مستقر در کشورهای دیگر، از قدرت محاسباتی آنها استفاده کنند. ادعاهای مطرح شده درباره ارتباطات احتمالی برخی افراد با نهادهای اطلاعاتی چین نیز به این مناقشه ابعاد سیاسی و امنیتی تازه‌ای بخشیده است؛ ادعاهایی که هنوز به‌طور مستقل اثبات نشده و با انکار طرف‌های مرتبط روبه‌رو است. با این حال، اهمیت ماجرا فقط در سرنوشت یک مدیر یا یک شرکت خلاصه نمی‌شود. مساله اصلی این است که کنترل تراشه‌ها دیگر صرفا به معنای کنترل محل فروش و استقرار آنها نیست؛ دسترسی به قدرت محاسباتی، حتی از راه دور و از طریق زیرساخت‌های مستقر در کشورهای ثالث، به یکی از میدان‌های اصلی رقابت تبدیل شده است.

در چنین شرایطی، انویدیا در موقعیتی متناقض قرار می‌گیرد. منطق تجاری این شرکت، گسترش بازار و حفظ وابستگی بازیگران جهانی به زیرساخت و محصولات امریکایی را اقتضا می‌کند؛ اما منطق امنیت ملی واشنگتن ممکن است محدود کردن همین دسترسی را ضروری بداند. برای یک شرکت جهانی، بازار چین بخشی از فرصت اقتصادی است؛ برای سیاستگذار امریکایی، همان بازار می‌تواند بخشی از مساله امنیتی باشد. این تعارض نشان می‌دهد که رقابت هوش مصنوعی دیگر فقط مسابقه‌ای میان آزمایشگاه‌ها و شرکت‌های فناوری نیست؛ سیاست صنعتی، امنیت ملی، تجارت جهانی و منافع بنگاه‌ها در آن به یکدیگر گره خورده‌اند. اما پشت این مناقشه، پرسشی بزرگ‌تر قرار دارد: آیا امریکا می‌تواند برای همیشه بر فناوری‌ای که خود در توسعه آن پیشتاز بوده، انحصار ایجاد کند و مانع دسترسی رقبایی مانند چین شود؟

رقابت واشنگتن و پکن بر سر هوش مصنوعی را نباید صرفا با مقایسه تعداد تراشه‌ها، ظرفیت مراکز داده یا عملکرد چند مدل پیشرفته تحلیل کرد. این رقابت چند لایه است و داده‌های جدید نیز پیچیدگی آن را نشان می‌دهند. بر اساس گزارش شاخص هوش مصنوعی دانشگاه استنفورد در سال ۲۰۲۶، فاصله عملکرد مدل‌های پیشرفته امریکایی و چینی عملا به شدت کاهش یافته و دو کشور از اوایل سال ۲۰۲۵ چندین بار جایگاه خود را در صدر ارزیابی‌ها جابه‌جا کرده‌اند. در ارزیابی مارس ۲۰۲۶، برتری مدل پیشروی امریکایی نسبت به رقیب چینی در یکی از معیارهای مقایسه عملکرد، تنها حدود ۲.۷ درصد گزارش شده است. با این حال، این نزدیکی در عملکرد مدل‌ها به معنای برابری در تمام لایه‌های رقابت نیست: امریکا همچنان در تولید مدل‌های پیشرفته‌تر، سرمایه‌گذاری خصوصی و زیرساخت محاسباتی مزیت دارد؛ در حالی که چین در حجم انتشارات علمی، استنادها، ثبت اختراعات و نصب ربات‌های صنعتی پیشتاز است. برای درک بهتر این تفاوت، کافی است به ارقام سرمایه‌گذاری خصوصی در سال ۲۰۲۵ نگاه کنیم: سرمایه‌گذاری خصوصی هوش مصنوعی در امریکا حدود ۲۸۵.۹ میلیارد دلار و در چین حدود ۱۲.۴ میلیارد دلار برآورد شده است. این فاصله چشمگیر است، اما نباید آن را به معنای فاصله مشابه در کل منابع مالی دو کشور تلقی کرد، زیرا بخش مهمی از حمایت مالی چین از طریق صندوق‌های راهبری دولتی و سازوکارهای عمومی انجام می‌شود و در آمار سرمایه‌گذاری خصوصی به‌طور کامل منعکس نمی‌شود؛ بنابراین امریکا در سرمایه و زیرساخت مزیت مهمی دارد، اما چین نیز در حال توسعه ظرفیت‌های علمی، صنعتی و فناورانه‌ای است که نمی‌توان آنها را با یک شاخص مالی نادیده گرفت.

از سوی دیگر، دانش فنی را نمی‌توان مانند یک محموله تجاری در مرز متوقف کرد. وقتی روش‌ها، معماری‌ها، مدل‌های قابل استفاده و تجربه توسعه فناوری در اکوسیستم جهانی منتشر می‌شوند، امکان بازتولید و بهبود آنها در نقاط دیگر جهان نیز افزایش می‌یابد. کنترل صادرات و محدودسازی دسترسی به زیرساخت‌های پیشرفته می‌تواند فاصله رقبا را حفظ کند، اما الزاما به معنای توقف نوآوری نیست. تجربه سال‌های اخیر نشان داده است که محدودیت منابع می‌تواند همزمان انگیزه‌ای برای بهینه‌سازی، توسعه سخت‌افزار جایگزین و استفاده کارآمدتر از مدل‌ها ایجاد کند. به همین دلیل، انحصار دایمی دانش و توانمندی فناورانه هدفی بسیار دشوار و شاید دست‌نیافتنی است. هدف واقع‌بینانه‌تر قدرت‌های پیشرو نه جلوگیری مطلق از انتشار فناوری، بلکه حفظ فاصله رقابتی و کنترل سرعت تبدیل دانش به ظرفیت صنعتی و اقتصادی است. با این همه، حتی اگر رقابت بر سر ساخت پیشرفته‌ترین مدل‌های هوش مصنوعی همچنان ادامه داشته باشد، یک تغییر مهم در حال شکل‌گیری است: مزیت رقابتی آینده الزاما در اختیار بازیگری نخواهد بود که قدرتمندترین مدل را ساخته؛ ممکن است به بازیگری منتقل شود که بهتر از دیگران بتواند این فناوری را به بهره‌وری، درآمد، محصولات جدید و قدرت اقتصادی تبدیل کند. هوش مصنوعی زمانی به مزیت اقتصادی تبدیل می‌شود که از سطح نمایش توان فنی فراتر برود و در فرآیندهای واقعی تولید و ارایه خدمات جای بگیرد. کاهش توقف خطوط تولید، پیش‌بینی خرابی تجهیزات، بهینه‌سازی مصرف انرژی، کاهش ضایعات، مدیریت موجودی، پیش‌بینی تقاضا، بهبود کیفیت محصول و افزایش دقت تصمیم‌گیری، نمونه‌هایی از حوزه‌هایی هستند که در آنها ارزش اقتصادی فناوری قابل اندازه‌گیری است. این تمایز میان استفاده از فناوری و خلق ارزش از آن، صرفا یک فرض نظری نیست. در پیمایش جهانی مک کینزی در سال ۲۰۲۶، نزدیک به ۹۰ درصد سازمان‌ها استفاده منظم از هوش مصنوعی را دست‌کم در یکی از کارکردهای کسب‌وکار خود گزارش کرده‌اند؛ اما تنها ۴۴ درصد گفته‌اند که استفاده از هوش مصنوعی در سطح کل سازمان آنها در حال گسترش و مقیاس‌پذیری است...

ادامه در صفحه ۶

یادداشت-۴

افزایش نرخ سود و فشار بر تولید



حسین گودرزی

افزایش نرخ سود در اقتصادی که با تورم بالا، کاهش سرمایه‌گذاری و دشواری فعالیت بنگاه‌های تولیدی مواجه است، به معنای گران‌تر کردن هزینه سرمایه و محدودتر کردن امکان فعالیت اقتصادی است. در چنین شرایطی، نرخ سود بانکی به معیاری تبدیل می‌شود که سرمایه‌گذار بر اساس آن میان تولید و سپرده‌گذاری تصمیم می‌گیرد. هر چه بازدهی بدون ریسک بانکی به هزینه بیشتری برای فعالیت اقتصادی تبدیل شود، انگیزه ورود سرمایه به بخش مولد کاهش پیدا می‌کند و منابع به سمت فعالیت‌های مالی و غیرمولد حرکت می‌کنند.

این مساله در اقتصاد ایران اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا بخش مالی در سال‌های گذشته نتوانسته است به درستی در خدمت بخش واقعی اقتصاد قرار بگیرد. وقتی بازدهی یک فعالیت تولیدی کمتر از نرخ سود بدون ریسک باشد، ادامه آن فعالیت از نظر اقتصادی توجیه خود را از دست می‌دهد. در چنین فضایی، تولیدکننده باید علاوه بر ریسک‌های معمول فعالیت اقتصادی، هزینه تامین مالی بالاتری را نیز تحمل کند؛ در حالی که سپرده‌گذاری در بانک می‌تواند بدون پذیرش همان سطح از ریسک، بازدهی مشخصی ایجاد کند. حاصل این رقابت نابرابر، تضعیف تولید و کاهش انگیزه سرمایه‌گذاری است.

افزایش نرخ بهره در این شرایط یک شمشیر دولبه است. از یک طرف، هزینه تامین مالی بنگاه‌ها را بالا می‌برد و این افزایش هزینه می‌تواند به قیمت تمام شده محصولات منتقل شود و فشار تورمی ایجاد کند. از طرف دیگر، با کاهش صرفه اقتصادی طرح‌های تولیدی، سرمایه‌گذاری را محدود و رکود را تشدید می‌کند. به این ترتیب، سیاستی که ممکن است با هدف کنترل متغیرهای پولی اجرا شود، می‌تواند از مسیر افزایش هزینه تولید و کاهش فعالیت اقتصادی، به تشدید رکود تورمی منجر شود.

اقتصاد ایران در شرایطی به سرمایه‌گذاری بیشتر نیاز دارد که ریسک‌های بیرونی و نااطمینانی‌های داخلی نیز فضای فعالیت اقتصادی را دشوار کرده‌اند. افزایش محسوس نرخ سود در چنین وضعیتی، فشار مضاعفی بر سرمایه‌گذار وارد می‌کند و می‌تواند بخش بزرگ‌تری از طرح‌های اقتصادی را از توجیه خارج کند. این تصمیم حتی برای خود بانک‌ها نیز الزاما سودآور نیست. در اقتصادی با تورم بالا، ارزش واقعی اقساط تسهیلات بلندمدت به شدت کاهش پیدا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که اقساط تسهیلات پنج‌ساله پس از پنج سال کمتر از ۱۰ درصد و تسهیلات ۲۰ ساله پس از دو دهه کمتر از پنج درصد قدرت خرید اولیه را حفظ می‌کنند. بنابراین افزایش نرخ سود، بدون توجه به ساختار تورمی اقتصاد، ممکن است در نهایت به تضعیف همان نظام بانکی منجر شود که قرار است از آن حمایت کند.

کنترل اضافه‌برداشت بانک‌ها نیز نباید بهانه‌ای برای افزایش هزینه سرمایه در سراسر اقتصاد باشد. مشکل چندبانک را نمی‌توان با تحمیل فشار به تمام بخش‌های اقتصادی حل کرد...

ادامه در صفحه ۶